

بعضی نوآید لغوی و تاریخی بر ریچالی

## التدوین رافعی

از یادداشتهای مرحوم محمد قزوینی

در شماره ۴ سال ۲ این مجله قسمت اول یادداشتهای مرحوم قزوینی درباره سرگذشت رافعی و مأخذ آن چاپ شد. اینک یادداشتهایی را که مربوط به بعضی لغوی و تاریخی آن کتاب است بچاپ میرساند. فواید ( ایرج افشار )

وزان :

ابو عبدالله محمد بن ابوسعید عبدالکریم بن ابوالعباس احمد بن ابوسعید طاهر بن ابوالعباس احمد الوزان از رؤساء معروف شافعیه در ری، متوفی در ربیع الآخر سنه ۵۹۸ (تدوین ۹۰<sup>(۱)</sup>)، و نیز استطراداً اشاره بدو در ص ۱۴۳ در شرح حال فخر رازی و نیز در ص ۲۳۰).

و نیز پسرش محمد بن محمد بن ابی سعید عبدالکریم الوزان که بظاهر قزوین در مصاحبت پدرش درسند [خمس] و تسعین و خمسمائة در ذی القعدة [بدست ملاحظه] شهید شد (تدوین ۱۵۲-۱۵۳، ابن الاثیر در حوادث سنه ۵۹۵ ج ۱۲ ص ۷۱).

و ابن الاثیر تصریح کرده که لقب این اخیر صدرالدین بوده، ولی رافعی بعادت خود در حذف القاب مضافه به «دین» مطرداً در کتاب خود در نام این شخص و پدرش نیز ابدأً لقبی مضاف به «دین» ذکر نکرده است.

۱- مقسود از شماره صفحه‌هایی که در رجوع به التدوین نشان میدهد شماره ایست که مرحوم قزوینی بر صفحات نسخه عکسی متعلق بخود از این کتاب گذاشته است و اکنون دوره کتاب مزبور در ۴ جلد در کتابخانه دانشکده ادبیات موجود است. (۱۰۱).

در راحة الصدور ص ۳۸۶، ۳۹۸: «صدر وزان» ،

آثار البازد ص ۲۴۳ : «صدر الدين الوزان» ،

لباب الالباب ۱: ۲۷۶، ۲۷۷ (استطراذاً) : «صدر الدين وزان» .

در هر سه کتاب مذکور نام «صدر وزان» یا «صدر الدين وزان» بدون علاوه خصوصیات دیگر برده شده است که از ظواهر علاوه لقب «صدر الدين» یا «صدر» ظن غالب در وهله اول بدان می‌رود که مراد پسر باشد ولی احتمال بسیار بسیار قوی نیز می‌رود که ابن الاثیر لقب صدر الدين را که شاید در اصل از آن پدر بوده اشتبهاً بواسطه کمال اشتهار پدر بدان لقب بر پسر اطلاق کرده باشد، و بدین جهت درست بطور قطع نمیتوان گفت که مراد صاحب لباب الالباب و آثار البلاد و راحة الصدور کدام یک از پدر و پسر بوده است، ولی چون ظاهراً پدر همه کاره بوده و با وجود پدر پسر در تحت ظل و تحت الشعاع و فرع بوده گویا مراد ایشان همه (بغیر ابن الاثیر که بقرینه تصریح رافعی که پسر بود شهید شد و پدر باجل طبیعی مرد قطعاً مراد او، یعنی ابن الاثیر، پسر بوده است) پدر بوده است نه پسر، (رجوع شود نیز به الملاحظات ما در مقابل ص ۹۰ از تدوین).

... اسمی از «صدر وزانیه بالری» و آوردن کسی از عصر برای ایشان «ام شافعی»

را استطراذاً ص ۱۵۳ .

«و [سمع احمد بن سعد المعروف بالبدیع المتوفی فی سنة ۵۳۵] بالری اباسعد

عبدالکریم بن احمد الوزان التیمی» . این شخص پدر ابو عبدالله محمد بن عبدالکریم وزان مذکور در پیش است .

«و بیت الوزان بالری بیت العلم والفضل اصلهم ابوسعید عبدالکریم بن احمد الوزان

الرازی کان بعض اجداده یزن الاشیاء فنسب الیه تفقه علی الامام القفال بمرو [و] سمع

الحديث من ابی الفضل الکاغدی و ابی بکر الخبیری (؟) و غیرهما روی عنه زاهد بن ظاهر

الشحافی بنیسا بور و کانت وفاته فی سنة و ولده ابو عبدالله محمد بن ابی سعد الوزان

الرازی کان اماماً اصولیا سمع ببغداد ابوالحسن المور (؟) و باصبهان المطهر بن عبدالواحد  
و غیرهما سمع منه اصحابنا» (انساب السمعانی<sup>b</sup> ۵۸۲).

«ورافق الامام محمد بن ابی سعد الوزان مدته و لازمه سفر او حضراً» (تدوین ص ۴۳۲).

### علکان و علکویه :

اسم کسی : التدوین استطراداً ص ۱۰۹ س ۸ و ایضاً ص ۲۶۴ س ۲ و ص ۲۷۰ س ۵  
و نیز ص ۴۳۷ مستقلاً .

- و كذلك «علکویه» (ص ۱۰۹ س ۱۳ و نیز در ص ۳۱۶ س ۱۱) ،
- «و يعرف بمقبرة علك لان الشيخ علك القزويني مدفون فيها» (تدوین ص ۱۲) .
- رجوع نیز بنزهة القلوب ص ۵۹ که در جزو مدفونین بقزوین «علک و فلك  
قزوينی» را می‌شمرد که قطعاً «فلك» زیادی و سهو نساخ است .
- رجوع نیز بحاشیه آن موضع نقلاً از هفت اقلیم .
- و انظر ترجمة علك هذا (علی ما اظن ظناً متاخماً بالعلم که همین شخص مقصود  
است) در ص ۴۳۶ - ۴۳۷ از تدوین .

- «محمد بن علکان الدینوری» ۴۹۴ (استطراداً) .
- احمد بن علك (ن : علك = علك ظ) ۲۰۷ .
- علك الصوفی (استطراداً) ۲۰۷ .
- علکویه ۳۱۶ (مکرر است و قد سبق ذكره) .

### بنیمان :

- (ظ = بنیمان = لاتبیق ، نظیر يموت بن المزرع) .
- بنیمان بن محمد بن الفضل بن عمر المعروف بالصفی من اهل اصبهان شیخ السمعانی ...  
المتوفی سنة ۵۵۹ الخ (الجواهر المضية ۱ : ۱۷۳) .
- و كذلك کسی دیگر بهمین اسم : «بنیمان بن الحسن بن میله» (کدامشکولا)

مذکور در التدوين فی اخبار قزوین للرافعی ۴ : ۴۱۶ .

- ايضاً کسی دیگر در همان کتاب و همان صفحه مشکولا : بنیمان .

- در میزان الاعتدال و لسان المیزان و خلاصة التهذيب و فهرست تذكرة الحفاظ

این اسم را نیافتیم .

- گویا شنیده‌ام یا خوانده‌ام که بعضی‌ها که اولادشان نمی‌ماند اسم او را بنمان

یا نمونی می‌گذارند تا بماند ، ندانستم چطور و در اثر چه علت ولو موهومی ، شاید

برای گول زدن ملك الموت یا گول زدن بخت بداو و ستاره نحس او که خیال کند خوب

اینکه نماندنی است دیگر سروققت او نیاید!

آقای اقبال هم یا که همچو چیزی می‌گفتند که شنیده‌اند یا دیده‌اند . خودشان ابتدا

بساکن گفتند نه بعد از صحبت من .

- ايضاً بنمان [ظ - بنیمان] در اسم پدر کسی (التدوين ۲۵۸ س ۱۳) ،

- ايضاً ص ۲۹۸ س ۷ : بنیمان ،

- س ۴۹۲ : س ۱۲ : عالی بن بنمان ،

- س ۱۴۷ : س ۱۳ با آخر (صریحاً واضحاً) ،

- ص ۲۵۸ : س ۱۳ ،

- ص ۴۶۵ : س ۴ ،

- ص ۴۸۹ : س ۱۱ .

۱ مننخب المختار س ۴۲ .

از اسامی معموله ایرانیان (محاسن اصفهان للمافروخی ص ۳۳ ، ۳۵ ، ۱۱۸) .

ماک :

از اسامی اشخاص ، تدوين ۱۷۱ س ۱ (استطراد) .

حمکویه :

التدوين ص ۲۹۳ : [از جنس علكويه ، یعنی تصغیر تصغیر حم که آن خود مرخم

محمد است : محمد = حم = حمك = حمكويه (علی = علك = علكويه) [

ولشا (؟):

– از اسامی غریبه تدوین (ص ۵۱۷ م) ،

– مقایسه شود این اسم با وروشا (؟) (ص ۴۸۲) ،

– محمد بن وروشا (کذا مشکولاً) ۱۶۳ ،

– محمد بن ولشان ۱۶۴ ،

– احمد بن محمد بن ولشان ۲۲۱ ،

– احمد بن ولشان ۲۲۶ ،

– ابوالفوارس بن ولشان ۴۶۵ .

مادا:

« محمد بن علی بن مادا الدیلمی من فقهاء المادانیه سمع الحدیث سنة ۵۳۳ »

(تدوین ۱۳۹) ، مقصود کلمه مادا است که بر فرض صحت نسخه اسم غریبی است و لابد

دیلمی است (معنی اصلی آن آیا چه بوده؟) ،

– داود بن مادا الدیلمی ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۴۶۱ ،

– علی بن مادا ۴۲۱ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

بلک :

و مصغر فارسی آن بلکویه (تدوین ۲۵۶) ، چه اسمی است این کلمه و از چه

لغتی و از چه منشأی است؟

متویه :

تدوین ۶۲ (استطراداً) و رجوع بملاحظه ما دره قابل ص ۵۱ .

مهرهیره (؟) [خانقاه -] :

– خانقاه مهرهیره (؟) ۱۵۰ ،

– خانقاه سهرهیره (؟) ۵۰۳ م ،



و اسان المیزان و رجال میرزا محمد استرآبادی و اشتقاق ابن درید و تاریخ اصبهان و مشبته و فهرست معجم البلدان و تاریخ بغداد و جواهر المضمیة گشتم مطلقاً و اصلاً بافحص بسیار بلیغ دقیق نه همچو اسمی و نه چیزی که شبیه بدان باشد نیافتم که نیافتم، پس باید تصحیف بسیار شیعی در آن روی داده باشد که بکلی دیدم کلمه را تغییر داده یا شاید اسمی فارسی بوده که معنی داشته مثل المرزبان که در همان صفحه تدوین آنرا با «ال» (مثل همین کلمه غریب المسحر) جزو اعلام شمرده است.

آیا: مسعر؟ مسهر؟ المسور؟ المبحس؟ المجبر؟ المجبر؟ (و مجانسات آن:

مشبته ص ۴۶۲-۴۶۳)، منشخر (== منوشجر؟)؟ در اینصورت چرا با الف و لام؟

– باز همین اسم و همین شخص در ص ۴۸۸ س ۶ استطراداً: «المتسجر بن الصلت».

– بعدها از روی این که باز اسم شخصی را به همین اسم ولی ظاهراً غیر او (؟)

استطراداً در ص ۲۱۹ از خطیب بغدادی در ترجمه حال احمد بن محمد بن الفرج ابن

فروغ نقل کرده بار جوع بتاریخ خطیب ج ۵ ص ۸۱ دیدم این نام را آنجا المجبر بن الصلت

نوشته است، پس قطعاً همین باید درست باشد و باید نام المسحر تدوین در صفحات

۴۸۵ و ۴۸۸ همین نام باشد که ناسخ بسیار بسیار نادران نسخه حاضر تدوین که

تصحیفات بسیار بسیار واضح غریب قبیح از غایت جهل و بیادبی و عدم انس خود با سامی

رجال کرده است آنرا به المسحر تصحیف کرده است. ولی در اتحاد یا تعدد شخصین یعنی

مجبر بن الصلت مذکور در تدوین ص ۲۱۹ (و تاریخ بغداد ۵ : ۸۱) با مجبر بن الصلت

مذکور در تدوین ص ۴۸۵ شك دارم و ارجح عدم اتحاد آنها بنظر میآید، ولی مجبر بن

الصلت مذکور در ۴۸۸ ممکن است همین شخص مذکور در ص ۲۱۹ باشد.

بعد در ص ۳۳۱ شرح حال صلت دوم یعنی صلت بن المنسجر (؟) بن الصلت بن

ابی البحر (ظ) بن عبدالرحمن العبدی القزوینی را دیدم دارد و در آنجا گوید شرح حال

بدر این صلت [یعنی المنسجر (؟) بن الصلت بن ابی الحر] و پسرش [یعنی المنسجر (؟) بن الصلت بن المنسجر (؟) بن الصلت بن ابی الحر] در [باب میم] در المنسجرین خواهد آمد، ولی آنجاهم مطرداً این کلمه را بصورت «المنسجر» (؟؟) نوشته بطوریکه مجدداً شك دارد عارض من میشود که آیا صحیح این کلمه همان معبر است که از روی تاریخ بغداد تاکنون خیال میکردم باشد یا فی الواقع با همه غرابتش نام این شخص المنسجر است، چه در دو موضع مختلف از تدوین یعنی ص ۳۳۱ و ۵۸۵، در هر دو تقریباً و مطرداً این کلمه را بصورت بسیار بسیار غریب عذیم الوجود المسجر یا المنسجر نوشته است.

۱- باز «المنسجر بن الصلت» ص ۴۵۲.

- «وسمع منه القدماء بقزوین عمرو بن رافع و هارون بن هزارى و المسجر بن الصلت» ۴۷۰.

### شعر با قافیه مکرر :

اشعاری که دوازده سیزده عدد شعر است از سخیف ترین اشعار در مرثیه ابن ماجه قزوینی معروف صاحب سنن متوفی در سنه ۲۷۳ که تماماً قافیه اش «ابن ماجه» است بدون اینکه قبل از «ماجه» اقلاً مراعات قافیه شده باشد که ابن ماجه ردیف باشد، و فوق العاده این نوع شعر در آن عهد عجیب است و خود رافعی هم میگوید این ابیات قافیه ندارد، ولی گوید «لکن قد يوجد مثله فی المتقدمات». ولی باید این نکته را هم بگویم که قایل آنها محمد بن الاسود القزوینی بوده، یعنی يك ایرانی لابد بسیار بسیار بی سواد از عربیت و ادبیات بوده است نه عربی که هر چند بی سواد امی هم باشد بالطبع والغریزه سیزده مرتبه پشت سرهم قافیه را مکرر نمیکند. و عجب است از رافعی که این اشعار سخیف را نقل کرده.

ابن حجر در تهذیب التهذیب ج ۹ : ۵۳۹ نقلاً از همین رافعی يك عدد از این «اشعار» را نقل کرده است.